

اخبار شبه‌عرفانی و وظایف معرفتی ما

نقدی بر سخنرانی آقای امیرحسین بانکی در جمع نوجوانان «طرح یاران»

تاریخ نگارش: ۱۳۹۰/۰۱/۰۵

حامد صفایی‌پور

«خدا رحمت‌اش کند. چند روز قبل که خبر مریضی ناراحت‌کننده ایشان به من رسید، به دلیل همزمانی با روزهای آغازین سال نو، مناسب نمی‌دیدم تا خبر بیماری‌اش را به دوستان نزدیک‌اش بدهم. منتها یک کاری که انجام دادم این بود که با برخی از انسان‌های معنوی تماس گرفتم و از آنها خواستم تا برایش دعا کنند. برخی از این انسان‌های معنوی به من اطمینان خاطر دادند که نگران نباشید، چراکه اجل ایشان نرسیده است و چنین بود که دلم قرص شد که او به جمع ما باز می‌گردد. دیروز که خبر فوت ایشان به من رسید، با آن بنده خدا—همان انسان معنوی—تماس گرفتم که شما فرموده بودید، «اجل ایشان نرسیده!»، اما ایشان، امروز فوت شدند». آن انسان معنوی خیلی از حرف من تعجب کرد و گفت: «من حاضرم قسم بخورم که اجل ایشان نرسیده بود، حاضرم شفاعت اهل بیت شامل حالم نشود، اگر اجل ایشان رسیده باشد! ایشان خودش از خدا خواسته که برود، و من تا به حال کسی را ندیده‌ام که با دعای خودش، اینطور اجل‌اش را تغییر بدهد.»

آنچه خواندید، فرمایشات آقای بانکی در ابتدای مراسم سومین روز درگذشت خانم کریمی یکی از خواهران فعال فرهنگی شهر اصفهان و در میان مخاطبان جوان و نوجوانی که دوست و یا پرورش‌یافته آن عزیز بودند. می‌خواهم در این نوشته کوتاه از چندین آسیب‌های فکری و فرهنگی جامعه دینی و فرهنگی‌مان درباره چگونگی مواجهه با جملاتی از این دست سخن بگویم و امیدوارم در این آسیب‌شناسی رویکرد معتدل داشته باشم.

پرسش این است که وقتی یک انسان مسلمان با جملاتی شبیه به این جملات روبرو می‌شود، چه وظیفه معرفتی‌ای دارد؟ باید آن‌ها را بپذیرد یا رد کند؟ سکوت کند یا آن‌ها را مشکوک بداند؟

ما در برابر جملاتی از قبیل:

۱. من با یک انسان معنوی تماس گرفتم.
۲. یک انسان معنوی به من گفت که اجل ایشان نرسیده است.
۳. ایشان حتی پس از رحلت آن مرحومه، همچنان معتقد بود که اجل‌اش نرسیده است، چه وظیفه معرفتی‌ای داریم؟

شاید برخی بخواهند به سرعت به پرسش ما پاسخ دهند و این باورها را به طور کلی قبول یا رد کنند اما به نظر می‌رسد ما بدون دانستن دلایلی که گوینده درباره‌ی این باورها داشته است، توان انجام این کار را نداریم و در واقع، ما بدون در دست داشتن شواهد، نه قدرت انکار داریم و نه اثبات.

ما برای قبول و یا رد این دعاوی باید بدانیم:

- (a) چرا آن انسان یک انسان معنوی بوده است؟
- (b) چرا انسان‌های معنوی زمان فرارسیدن اجل مردم را می‌دانند؟
- (c) چرا آن انسان معنوی این اطلاعات را به ایشان داده است؟
- (d) آیا ممکن است حرف‌های آدم‌های معنوی غلط از آب بیاید؟ آیا آدم‌های معنوی از همه چیز خبر دارند؟
- (e) آیا معنویت آن انسان‌ها باعث این شده است یا کسب این اطلاعات راه‌های غیر معنوی هم دارد؟
- (f) و البته سؤال‌های بسیار دیگر.

اما چه کنیم که غالب گویندگان این مطالب وقتی پای صحبت به سرزمین مسائل غیبی، معنوی و فراحسی می‌رسد، مقوله‌ی دلیل‌آوری و توجیه را تعطیل می‌کنند و البته مخاطبان آنان نیز غالباً چنین مطالبه‌ای از آن‌ها ندارند. بیش از این، بعضاً مخاطبان این مجالس حتی چنین مطالبه‌ای را حق نمی‌دانند و برخی اصلاً به این دلیل به این مجالس می‌آیند که از این «چون و چراهای دردرس ساز» فارغ اند، و البته در گام بعد، همین حرف‌ها را از جمله باورهای اصیل دینی قلمداد می‌کنند (!). از نظر این مخاطبان، چنین گردهمایی‌هایی بزم عشق و محبت است و در آن پای عقل را لنگان و گاه «چرا گفتن» و دلیل خواستن نفهمیدن مقتضیات جلسه و مساوی انکار مقامات اولیاء و ملازم روشنفکری و دین‌گریزی است. این دوستان شفیق، تیپ‌شناسی گسترده‌ای دارند و شرح درخور و دقیقی از گوناگونی ایشان، مجال، دانش و استطاعت بیشتری می‌طلبند.

با این حال، پرسش این قلم این است که ما به کدام دلیل نقلی با عقلی، وظیفه‌ی معرفتی خود را درباره این‌گونه ادعاها فروگذاشته‌ایم؟ و این باورهای مشکوک را مورد نقادی قرار نمی‌دهیم؟ (پرسش اول)

اکنون، بیایید فرض کنیم که نیازی نیست ما درباره افراد مورد اعتماد و وثیق مان این نقادی و «وظایف معرفتی» را جدی بگیریم و اهمیتی ندارد که آن را کنار گذاریم، یا بیایید فرض کنیم که چون گوینده مطالب را می‌شناسیم، و به او اعتماد کامل داریم، حاجتی به بررسی و ارزیابی مطالبش نداریم. اکنون باید به این پرسش پاسخ دهیم که ما با ترویج این «ساده‌باوری‌های مذهبی» درباره امور معنوی، چگونه می‌توانیم به فرزندانمان پیام‌آموزیم که آدم‌های سالم و خوش‌نیت را از آدم‌های شیاد و بد نیت باز شناسیم، و چه تضمینی وجود دارد که در فردای نزدیک، دکان‌های پُر زرق و برق عرفان‌های بازاری، کالای تقلبی خود را به نام عرفان و حقیقت و شهود، به خورد هاضمه جوانانمان ندهند؟ مگر در طول تاریخ پر تلاطم ما، بارها و بارها این اتفاق نیفتاده و مگر یک مسئله مهم امروز جامعه ما، آسیب‌شناسی «عرفان‌های نوظهور» نیست؟

ما نمی‌توانیم این ادعاها و بیانات را انکار کنیم و انکار هم نمی‌کنیم. اما بر گوینده این مطالب فرض است که احترام تعهد ما با وظایفی را که ما درباره باورهایمان به عهده داریم، پاس دارد و در صحبت‌هایش برای این دعاوی سنگین، لااقل یک دلیل ارائه کند. آنچنان که دست‌کم سرنخی، جز اعتماد به شخص گوینده، برای قبول حرف‌هایش وجود داشته باشد.

عرفان‌های نوظهور و رواج گسترده اخبار شبه عرفانی در جامعه ما، معلول ترویج و تبلیغ همین ساده‌باوری‌های مذهبی است، که غالباً توسط «علمای عوام» گسترش یافته و با حمایت «عوام علما» در متن فکری جامعه جاخوش می‌کند.

اکنون می‌خواهم پرسش دیگری را مطرح کنم و آن اینکه از اساس بیان این مطالب در جوامع عمومی و محافل تربیتی، اصلاً، با چه دلیل و ضرورتی مطرح می‌شود؟ و اگر نباشد، چه می‌شود؟ و در یک کلام، نفس بیان و انتشار این مطالب «من‌عدی» اگر نه «من‌درآوردی»، با کدامین حجت شرعی و عقلی انجام می‌شود؟ (پرسش دوم)

ای کاش گوینده محترم، که به عنوان کارشناس مسائل دینی در اجتماعات گوناگون حاضر است، به بنده می‌گفت که چه ضرورتی در بیان آشکار صحبت‌های تلفنی ایشان را با آن انسان معنوی وجود دارد؟ و عمل او بر اساس کدام یک از مبانی تربیتی اسلام، تبیین‌پذیر است؟

توضیح مقدمات و لوازم این پرسش، مجال گسترده‌ای می‌طلبد و در استطاعت این کوتاه‌گفتار نیست. تنها به این اکتفا می‌کنم از دل جملات (۱)، (۲) و (۳) ایشان - بدون توجه به پاسخ‌هایی که او برای پرسش‌های (a)، (b)، (c)، و ... دارد، لااقل این نکته مهم فهمیده می‌شود که «آقای بانکی» با «انسان‌های معنوی» مراد دارد، انسان‌هایی که زمان «در رسیدن اجل» مردم را می‌دانند. و از اینجا این فرض به ذهن متبادر می‌شود که بعید است کسی که با انسان‌های معنوی هم‌نشینی و مرادده خصوصی دارد، خودش آدم معنوی‌ای نباشد (!) در اینجا من تنها می‌توانم دعا کنم که دلیل اصلی او برای بیان این مطالب، فهماندن این نکته به مستمعان نباشد.

خلاصه کنم. سه آسیب را در خلال بیان دو پرسش اصلیم بیان نمودم. اول اینکه: در جامعه دینی و فرهنگی ما، به کرات و مرات، در روز روشن، مثل آب خوردن، بعضاً مطالب شبه عرفانی و معنوی گفته می‌شود، که این از خطای گوینده است. دوم اینکه، به همان راحتی، این مطالب شنیده شده و بدون ارزیابی پذیرفته می‌شود و یا در برابر آن‌ها به بهانه رعایت ادب، یا ترس از طعنه دوستان و انزوا از «پاران»، سکوت می‌شود، که این از خطای شنونده است و سوم، در برخی از اجتماعات مذهبی، حرف‌های انتقادی امثال این قلم، عجیب و خرق عادت تلقی می‌شود و حرف‌های امثال آقای بانکی. این سومین مورد، خبر از ساده‌گیری و تادیده‌انگاری دلسوزان و صاحب نظران، طلاب علوم دینی و روحانیونی است که کارشناسا دین‌اند و درباره این مسائل ابراز نظر صریح نمی‌کنند.

اگر روش همیشگی همه ما این بود که درباره اینگونه دعاوی بر اساس آنچه از روش قرآن کریم و عقل شریف آموخته ایم، از گوینده، با احترام و فروتنانه، مطالبه دلیل کنیم، هر «سرتراشیده»، قلندر نبود و هر «چهره برافروخته»، دلبر. و ماجرایمان به اینجا نمی‌کشید.

اگر ریزبین بودیم و وظیفه خود می‌دانستیم تا درباره عیار هر سکه بازاری، هوشمندی و تیزفکری به خرج دهیم، اکنون سکه‌های تقلبی و حرف‌های سست تا این حد در میان‌مان رایج نبود و تجارت‌مان بی‌حاصل نمی‌شد. مگر ما در طول تاریخ پُر تلاطم خود، کم از این جهالت‌ها ضربه خورده ایم؟ و مگر یک تجربه تلخ را چندباره می‌آزمایند؟

مگر ما در میان‌مان «حافظ» نداریم؟

شاهد آن نیست که گویی و میانی دارد/ در غم طلعت آن باش که «آنی» دارد.

صمیمانه، از هر نقدی به نقدهایم استقبال می‌کنم.

جمعه، ۵ فروردین ماه ۱۳۹۰